

نقدی بر رویکرد کهن‌الگویی نقد ادبی در درس‌نامه‌های فارسی

رضا جمشیدی^۱

چکیده

با این که رویکرد کهن‌الگویی نقد ادبی به تنهایی می‌تواند مبنای نقد و تحلیل متون ادبی-هنری قرار گیرد، اما در درس‌نامه‌های فارسی نقد ادبی، همواره در حاشیه نقد اسطوره‌ای قرار گرفته است و بیشتر درس‌نامه‌ها در آموزش آن ناتوان بوده‌اند. این مقاله به نقد و بررسی فصل رویکرد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی مهم‌ترین درس‌نامه‌های نقد و نظریه ادبی که در رشته ادبیات فارسی دانشگاه‌های گوناگون ایرانی تدریس می‌شوند، پرداخته است؛ یعنی نقد ادبی عبدالحسین زرین کوب، درباره نقد ادبی عبدالحسین فرزاد، نقد ادبی سیروس شمیسا، مبانی و روش‌های نقد ادبی نصرالله امامی، نقد ادبی: نظریه‌های ادبی و کاربرد آن‌ها در ادبیات فارسی علی تسلیمی و نظریه و نقد ادبی: درس‌نامه‌ای میان رشته‌ای حسین پاینده. جز کتاب حسین پاینده که درس‌نامه‌ای آموزشی-کاربردی برای دانشجویان و نوپژوهندگان نقد کهن‌الگویی است، سایر آثار نارسایی‌ها و معایبی در زمینه نقد کهن‌الگویی دارند که مانع از آن است که منبع اصلی آموزش این رویکرد نقد ادبی باشند؛ از جمله در سایه قرار گرفتن نقد کهن‌الگویی، خلاصه کردن آن در نظریات یونگ و فرای، ناروشمند بودن و عدم آموزش روش‌های نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی، گزاره‌های علمی نادرست، تخلیط مفاهیم روان‌کاوی فرویدی و روان‌شناسی تحلیلی یونگ، عدم وجود نقد عملی در برخی از درس‌نامه‌ها، گزینش نمونه‌هایی ناکارآمد برای آموزش نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی، تحلیل‌های نادرست از برخی متون ادبی و تحمیل مفاهیم و نمادها بر متون نقدشده. واژه‌های کلیدی: اسطوره، درس‌نامه، کهن‌الگو، نقد ادبی.

۱. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه شهید چمران اهواز، اهواز، ایران
(rezajamshidi78@yahoo.com) نویسنده مسئول

A critique on the -Archetypal Approach of Literary Criticism in Persian Coursebooks

Reza Jamshidi¹

Abstract

Even though the archetypal approach of literary criticism can be the base of critique and analysis of literary-artistic texts ,independently but in Persian coursebooks of literary criticism, has always been on the shadow of mythological criticism and most textbooks have failed to teach it. This article reviews the chapter of the mythological-archetypal approach of the most important coursebooks of critical theory that are taught in the field of Persian literature in various Iranian universities; that are, *Literary Criticism* by Abdolhossein Zarrinkoob, *About the Literary Criticism* by Abdolhossein Farzad, *Literary Criticism* by Sirous Shamisa, *Principles and Methods of Literary Criticism* by Nasrollah Emami, *Literary Criticism: Literary Theories and Their Application in Persian Literature* by Ali Taslimi, *Critical Theory: An Interdisciplinary Coursebook* by Hossein Payandeh. Except Hossein Payandeh's book, which is an educational-practical textbook for students and researchers of archetypal criticism, other works have insufficiencies and disadvantages in the archetypal criticism that prevent them from being the main source of teaching this literary criticism approach; including ,archetypal criticism in the shadow of mythological criticism, summarizing it in the theories of Carl Jung and Northrop Frye, being unmethodical and not teaching the methods of mythological-archetypal criticism, false scientific statements, combining Freudian psychoanalysis and Jungian analytical psychology, non-existence of practical criticism in some coursebooks, selecting ineffective examples for teaching, incorrect analysis of some literary texts, and infliction of concepts and symbols on analyzed texts.

Keywords: myth, textbook, archetype, literary criticism.

1. PhD in Persian Language and Literature, Shahid Chamran University of Ahvaz, Ahvaz, Iran (rezajamshidi78@yahoo.com)

مقدمه

با این که میان نقد اسطوره‌ای و نقد کهن‌الگویی تفاوت چندانی قائل نمی‌توان بود و این دو رویکرد مکمل همدیگرند، اما رویکرد کهن‌الگویی در بیشتر درس‌نامه‌های نقد و نظریه ادبی که به زبان فارسی منتشر شده‌اند و در کلاس‌های دوره‌های کارشناسی یا کارشناسی ارشد رشته و گرایش‌های ادبیات فارسی تدریس می‌شوند، در حاشیه نقد اسطوره‌ای قرار گرفته است. در بیشتر این درس‌نامه‌ها از نقد کهن‌الگویی و نظریات یونگ سخن به میان آمده است، اما در عمل و در روند آموزش نقد و تحلیل، نشان چندانی از آن وجود ندارد. وضعیت بسیاری از مقالات منتشرشده درباره نقد کهن‌الگویی نیز چندان قابل توجه نیست و در بسیاری از آن‌ها می‌توان کژفهمی‌هایی را هم در نظریات و هم در روش‌های به کار گرفته‌شده، مشاهده کرد. می‌توان گفت که یکی از دلایل اصلی معایب پژوهش‌های انجام‌شده در زمینه نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی، به شیوه‌های آموزش اولیه آن در درس‌نامه‌هایی برمی‌گردد که در کلاس‌های درس مبنای کار قرار می‌گیرند و دانشجویان و نوپژوهندگان بر مبنای آن‌ها نقد و تحلیل ادبی را می‌آموزند. با بررسی درس‌نامه‌های موجود از طرفی می‌توان به برخی از آبخش‌خورهای نواقص مقالات منتشرشده در نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی پی برد و از طرف دیگر کارآمدترین درس‌نامه‌ها را گزینش کرد. این مهم مسئله‌ای است که در این فصل مد نظر قرار گرفته است و در آن به بررسی فصل‌های مرتبط با نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی در شش درس‌نامه‌ای که در سالیان اخیر مبنای آموزش در کلاس‌های دانشگاهی نقد ادبی بوده، پرداخته شده است؛ یعنی *نقد ادبی* عبدالحسین زرین کوب، *درباره نقد ادبی* عبدالحسین فرزاد، *نقد ادبی* سیروس شمیسا، *مبانی و روش‌های نقد ادبی* نصرالله امامی، *نقد ادبی: نظریه‌های ادبی و کاربرد آن‌ها در ادبیات فارسی* علی تسلیمی و *نظریه و نقد ادبی: درس‌نامه‌ای میان‌رشته‌ای* حسین پاینده.

با توجه به این که آثار مورد بررسی، درس‌نامه‌های دانشگاهی است و یکی از مهم‌ترین شاخصه‌های درس‌نامه‌ها، سادگی بیان آن‌ها در انتقال مفاهیم و روش‌هاست، به‌ویژه در زمینه نظریه‌ها و نقد ادبی که در برخی از موارد با ابهام‌هایی همراه است که از راه ترجمه یا کژفهمی گزاره‌های علمی وارد شده‌اند، مبنای نقد و تحلیل صورت گرفته در این مقاله، بر سه اصل استوار بوده که عبارت‌اند از: (۱) سادگی آموزش رویکرد کهن‌الگویی نقد ادبی، (۲) روشمندی و معرفی شیوه‌های گوناگون این رویکرد، (۳) آموزش نقد عملی این رویکرد در متون ادبی.

پیشینه پژوهش

تاکنون اثری که به نقد و تحلیل فصل «رویکرد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی» نقد ادبی در درس‌نامه‌های تألیفی به زبان فارسی پرداخته شده باشد، نوشته نشده است، لیکن در زمینه آثار نقدشده در این پژوهش، اشاره به چند مقاله ضرورت دارد که عبارت‌اند از:

۱. نگاهی به «نقد ادبی» (رحمدل، ۱۳۸۸): با آن که این مقاله در برخی از موارد، مطالب درخور توجهی ذکر کرده است، اما نگاه ایدئولوژیک و تک‌بعدی مؤلف آن، در محدود کردن نقد ادبی و به‌ویژه اسطوره‌شناسی، به گفتمان و منابع اسلامی، آن را از نقد منصفانه دور کرده است. زبان غیرعلمی و استناد به گزاره‌های انشایی از دیگر ضعف‌های این مقاله است. همچنین نگارنده آن، بدون داشتن دانش کافی در اسطوره‌شناسی و روان‌شناسی به نقد اخلاقی مباحث علمی مطرح‌شده در کتاب سیروس شمیسا پرداخته است. در مواردی نیز به دلیل عدم همخوانی مباحث علمی مطرح‌شده در کتاب *نقد ادبی* با باورهای نگارنده مقاله، نقد جای خود را به کینه‌کشی داده است تا جایی که ضمناً خودکشی شمیسا را به دلیل استفاده از ضمیر «من» و اظهار نظراتش پیش‌بینی کرده است!
۲. آسیب‌شناسی و نارسایی‌های درس‌نامه‌های نقد ادبی (قاسمی‌پور، ۱۳۹۶): در این مقاله به بررسی و آسیب‌شناسی چهار درس‌نامه نقد ادبی، یعنی آثار شمیسا، امامی، تسلیمی و شایگان‌فر پرداخته شده است. همان‌گونه که از عنوان این مقاله پیداست در آن ضعف‌های کلی این درس‌نامه‌ها مشخص شده و ملاحظات دربارۀ نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی در آثار مورد بررسی صورت نگرفته است.
۳. نقد ادبی و مطالعات میان‌رشته‌ای در ایران؛ با نگاهی به کتاب *نظریه و نقد ادبی: درس‌نامه‌ای میان‌رشته‌ای* (شاکری و فرهمندفر، ۱۴۰۰): این مقاله نیز به اهمیت جهانی مطالعات میان‌رشته‌ای در ادبیات پرداخته است و پس از مرور کتاب *نظریه و نقد ادبی: درس‌نامه‌ای میان‌رشته‌ای*، آن را اثری مهم در مطالعات میان‌رشته‌ای در ادبیات فارسی دانسته است.

نقد ادبی عبدالحسین زرین کوب

نقد ادبی عبدالحسین زرین کوب کتابی ارزنده در تاریخ اندیشه، نقد و نظریه ادبی به زبان

پارسی است که در گذشته بیشتر و امروز به‌ندرت، به‌عنوان درس‌نامه نقد ادبی در کلاس‌های ادبیات تدریس می‌شده و می‌شود. آن‌چنان که از ماهیت این کتاب پیداست، نمی‌توان آن را درس‌نامه دانست و عدم تدریس آن در دروس دانشگاهی امروز، به‌عنوان منبع اصلی، امری بایسته است. در اثر زرین‌کوب به‌ندرت، مستقیماً به رویکردهای نقد ادبی پرداخته شده و بیشتر ذیل اسم اندیشمندان از رویکردهای نقد ادبی و چندوچون آن‌ها سخن رفته است. نقد کهن‌الگویی یکی از رویکردهایی است که مستقیماً مد نظر قرار نگرفته و در ذیل معرفی یونگ و نظریاتش به آن اشاره شده است. صفحات ۴۸ تا ۵۶ جلد نخست *نقد ادبی* به «نقد روان‌شناسی» اختصاص دارد، اما در آن نه‌تنها نامی از یونگ و دیگران برده نشده، بلکه از فروید که پایه‌گذار نقد روان‌شناختی به معنای مصطلح آن است نیز سخنی به میان نیامده است.^۱ این بخش اختصاص به نظریات کانت، افلاطون و ارسطو در ارتباط با سه مبحث «ماده شعر، جذب و الهام» دارد و به مفهوم امروزی نمی‌توان آن را چندان مرتبط با نقد روان‌شناختی دانست.

در صفحات ۶۹۴ تا ۶۹۶ جلد دوم *نقد ادبی* توضیحات کلی درباره روان‌شناسی یونگ داده شده است و از آن با عنوان «روان‌شناسی عقده‌ها» یاد شده است که چندان مصطلح نیست. با این که کارل یونگ یکی از روان‌شناسانی است که مباحث فراوانی درباره عقده‌های روانی مطرح کرده است، اما رویکرد او، همچنان که در آثار خودش آمده، به «روان‌شناسی تحلیلی» معروف است. همچنین در این صفحات از کهن‌الگوها^۲ و نقد کهن‌الگویی نیز در توضیحاتی محدود یاد شده است که دو گزاره از آن‌ها قابل تأمل است. ذکر شده که «در این گونه نقد [نقد کهن‌الگویی] نقد قصه‌ها یا قهرمانان تا یک منشأ اساطیری که صور مثالی آن‌ها به شمار است، دنبال می‌شوند» (زرین‌کوب، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۶۹۵-۶۹۶) که از طرفی توضیحی در مشخص کردن سرنمون^۳ در نقد کهن‌الگویی است و نه خود نقد کهن‌الگویی (فروکاستن نقد کهن‌الگویی به سرنمون و یکی دانستن این دو مبحث) و دیگر این که نمود کهن‌الگوها را فقط در اسطوره‌ها خلاصه کرده است، حال آن که اسطوره فقط یکی از نموده‌های کهن‌الگوست؛ دو دیگر این که این مورد فقط یکی از روش‌های نقد کهن‌الگویی است. در گزاره‌ای دیگر مطرح شده است:

۱. در صفحات ۶۸۶ تا ۶۹۳ جلد دوم این کتاب به برخی از نظریات فروید پرداخته شده است.

۲. در کتاب *نقد ادبی* با عنوان صورمثالی از کهن‌الگو یاد شده است.

بسا که [نقد کهن‌الگویی] شخصیت‌ها یا حوادث واقعی و تاریخی را هم تبدیل به عناصر و اشخاص اساطیری می‌کند و تقریباً هر چیزی را به وسیله صور مثالی تبیین می‌نماید. از این روست که منتقدان این شیوه می‌گویند که اینان با این شیوه نقادی، تقریباً تمام حوادث و اشخاص داستان‌ها و نمایش‌ها را به مفاهیم انتزاعی تبدیل می‌کنند و از اشخاص یا حوادث واقعی یا نیمه واقعی، حوادث و اشخاص وهمی می‌سازند (زرین کوب، ۱۳۶۱، ج ۲، ص ۶۹۶). این گزاره نیز از چند جهت کژفهمی‌هایی را از نقد کهن‌الگویی نشان می‌دهد. نخست، با این که بسیاری از اسطوره‌ها را می‌توان زاینده وضعیت‌های کهن‌الگویی دانست، اما کهن‌الگو از اسطوره متفاوت است و هدف آن نه خلق اسطوره است و نه وهمی کردن شخصیت‌های تاریخی یا نیمه تاریخی. کهن‌الگوها تصاویری ذهنی‌اند که در وضعیت‌های گوناگون انسان براساس آن‌ها عمل می‌کند؛ به عبارت دیگر «کهن‌الگوها مضامین اساسی زیست بشری‌اند که هر فرد با مجموعه‌ای از تغییرات براساس آن‌ها عمل می‌کند» (استیونس^۱، ۲۰۰۳: ۲۵۳) و در رؤیاهای اساطیر، روایات عامیانه و ادبیات یا هنر نمود پیدا می‌کنند. دیگر این که وضعیت‌های کهن‌الگویی را موجب وهمی‌سازی شخصیت‌ها دانسته است، حال آن که در روان‌شناسی کهن‌الگویی به عنوان حقایقی ذهنی به آن‌ها نگاه می‌شود و با این که در گذشته‌های خیلی دور و بدوی ریشه دارند، اما همچنان وجود دارند و در رفتار انسان‌های امروزی می‌توان نشانه‌های آن‌ها را مشاهده کرد و صرفاً اختصاص به افسانه‌ها، اسطوره‌ها یا شخصیت‌های داستانی ندارند؛ همچنان که امروزه در اتاق‌های مشاوره و روان‌درمانی، از روان‌شناسی کهن‌الگویی و قصه‌محور برای تشخیص یا درمان افراد استفاده می‌شود. سوم این که تحلیل روایات و شخصیت‌های تاریخی و واقعی بر مبنای رویکرد کهن‌الگویی نقد ادبی یا سایر رویکردها، در معنی توهمی دانستن آن‌ها نیست، بلکه ظرفیتی است که در آن روایات و همچنین در رویکردهای نقد ادبی وجود دارد.

درباره نقد ادبی عبدالحسین فرزاد

در کتاب *درباره نقد ادبی* به نقد کهن‌الگویی یا نقد اسطوره‌ای پرداخته نشده است؛ حتی در صفحات ۷۸ تا ۸۵ این کتاب که به نقد روان‌شناختی اختصاص دارند، هیچ اشاره‌ای به آن‌ها نشده است. این کتاب از طرفی نقد روان‌شناختی را صرفاً در روان‌کاوی فرویدی خلاصه کرده است و از طرف دیگر با گزاره‌هایی نامستند، سهل‌انگارانه و غیرروشنمند که

1. Anthony Stevens

نشان از عدم درک نقد روان‌کاوی دارد، مؤلفانی چون سامرست موآم، مارسل پروست، هرمان هسه، صادق هدایت، ادگار آلن پو و ابوالعالی معری را دچار عقده ادیب دانسته یا به همجنس‌گرایی، زن‌ستیزی یا خودشیفتگی متهم کرده و در واقع به جای آموزش نقد روان‌شناختی، بیشتر در پی نقد اخلاقی بوده است. در ادامه نقد روان‌شناختی نیز به بازنویسی مخدوش مباحث «جذبه و الهام» از نقد ادبی زرین کوب با شواهدی از شعر فارسی و شعر عربی پرداخته است که البته جایگاه چندانی در رویکردهای نقد روان‌شناختی ندارند.

نقد ادبی سیروس شمیسا

صفحات ۲۶۹ تا ۲۸۶ کتاب نقد ادبی سیروس شمیسا به نقد اسطوره‌ای اختصاص دارد که ضمن آن به کهن‌الگو و مباحث مرتبط با آن هم پرداخته است. در این فصل از کتاب، ابتدا اسطوره و چیستی آن مدنظر قرار گرفته است و پس از آن تفاوت‌های میان اسطوره و فولکلور بیان شده است. بایسته بود که در این بخش به پیونددهنده اصلی این دو گونه ادبی، یعنی کهن‌الگوها نیز اشاره و توضیح داده شود که وضعیت‌های کهن‌الگویی و تطور کهن‌الگوها پیونددهنده اصلی فرهنگ و ادب عامه به اسطوره‌هاست و در برخی از موارد روایات عامیانه، دگردیسی اسطوره‌هایی هستند که هر دو در یک وضعیت کهن‌الگویی خلق شده‌اند. همچنان که نورترپ فرای چگونگی شکل‌گیری سمبل کهن‌الگویی را در سیر تاریخی‌اش در سه مرحله می‌داند؛ نخست این که اسطوره نامتبدل و جابه‌جانشده‌ای داریم که معمولاً مربوط به ایزدان یا دیوان است. دوم همان گرایش است که فرای با عنوان رمانسی^۱ از آن یاد می‌کند، یعنی گرایش کلی برای عرضه کهن‌الگو در صورت انسانی آرمانی شده که حد وسط میان خدایان و رئالیسم است. چیزی که از این مرحله افاده می‌شود، الگوهای اسطوره‌ای مستتر در دنیایی است که با تجربه انسانی ارتباط نزدیک‌تری دارد و در قصه‌های عامیانه رخ می‌دهد. سومین مرحله رئالیسم است که در آن در عوض تأکید بر شکل داستانی، بر واقعیت‌مانندی کهن‌الگوها تأکید می‌شود (فرای، ۱۳۷۷، ص ۱۶۹).

در صفحه ۲۷۵ این کتاب، پس از اشاره‌ای به کارل یونگ و کهن‌الگو، به اسطوره‌شناسی و کهن‌الگوهای مطرح‌شده جیمز فریزر در کتاب شاخه زرین پرداخته شده و در ادامه آن، به اسطوره‌شناسی ساختارگرای لوی استراوس اشاره‌هایی شده است.

نظریات نور تروپ فرای در زمینه نقد کهن‌الگویی و اسطوره‌شناسی دیگر موردی است که در این اثر مورد توجه قرار گرفته است. شمیسا در ادامه نظریات فرای درباره کهن‌الگو ذکر می‌کند که «به نظر من آرکی تایپ در ادبیات عمدتاً به صورت سمبل مصطلح در علم بیان نمود می‌کند» (شمیسا، ۱۳۸۸، ص ۲۷۹) که از طرفی نادیده گرفتن دیگر نمودهای کهن‌الگو را در نگاه او نشان می‌دهد و از طرف دیگر تقلیل کهن‌الگو به صنعتی ادبی، کاستن آن به مبتدی‌ترین سطح نقد کهن‌الگویی است که در آن به بررسی چندین کهن‌الگوی شناخته شده در کلیت یک اثر ادبی-هنری پرداخته می‌شود و نمودهای آن کهن‌الگوها در آن اثر نشان داده می‌شود؛ برای نمونه کهن‌الگوهای فلان دفتر شعری یا دیوان فلان شاعر مشخص می‌شوند. این رویکرد با نقد بلاغی^۱ ارتباط فراوانی دارد و در آن کهن‌الگو به عنوان یک صنعت و تصویر ادبی همچون استعاره در نظر گرفته می‌شود.

همچنین در فصل «نقد روان‌شناسانه» این کتاب (صص ۲۶۳-۲۶۸) نیز ابتدا به توضیحاتی در معرفی کارل یونگ و دلایل جدایی او از فروید پرداخته شده و پس از آن توضیحات مختصری درباره روان‌شناسی تحلیلی یونگ داده شده است. در صفحات ۲۶۴ تا ۲۶۵ به چند کهن‌الگوی سایه، آنیما، آنیموس و پرسونا اشاره شده و توضیحات خیلی مختصری درباره آن‌ها آمده است.

یکی از مزیت‌های کتاب شمیسا در فصل‌های ذکر شده، اشاره‌های فراوان آن به روایات و اسطوره‌های ایرانی و غیرایرانی است که گاهی تحلیل‌های اسطوره‌شناختی کوتاهی هم از آن‌ها آورده است. این اشارات می‌تواند موضوعاتی را برای پژوهش در اختیار خوانندگان، به ویژه دانشجویان نوآموز نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی قرار دهد. دیگر مزیت این کتاب نام بردن از منتقدان نقد اسطوره‌ای و روش‌های آنان است که آشنایی با آن‌ها برای پژوهشگران و علاقه‌مندان به نقد اسطوره‌ای ضروری است. البته در زمینه معرفی نقد کهن‌الگویی این گونه نیست و صرفاً از یونگ و فرای و نظریات ایشان نام برده شده است و نظریات اندیشمدانی همچون جیمز هیلمن، برونو بتلهایم، کارول پیرسن، شینودا بولن و... مورد توجه قرار نگرفته است. به طور کلی کتاب *نقد ادبی آبخور مفیدی* برای آموزش نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی نیست و نمی‌توان آن را درس‌نامه‌ای کارآمد در این زمینه دانست، زیرا نه روش‌های نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی را مشخص کرده است و

نه به نقد عملی اثری بر مبنای این رویکرد پرداخته است؛ با این حال به‌عنوان منبع مکمل نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد.

مبانی و روش‌های نقد ادبی نصرالله امامی

نصرالله امامی نیز در کتاب خود نقد کهن‌الگویی را ذیل نقد اسطوره‌ای آورده است که صفحات ۱۸۹ تا ۲۱۱ به آن اختصاص دارد. در صفحه ۱۹۲ مبانی و روش‌های نقد ادبی به تعریف کهن‌الگو پرداخته شده و پیشینه کاربرد این اصطلاح مورد بررسی قرار گرفته است. در صفحه ۱۹۴ «ناخودآگاه جمعی» یونگ توضیح داده شده است که با توجه به این که کهن‌الگوها در ادامه ناخودآگاه جمعی یونگ می‌آیند و محتوای اصلی ناخودآگاه جمعی را تشکیل می‌دهند، اگر به پیش از مبحث «کهن‌الگوها» (ص ۱۹۲) منتقل شود، روشمندتر است. همچنین در صفحه ۱۴۳ این کتاب و ذیل عنوان «نقد روان‌شناختی» هم اشارات محدودی به یونگ و ناخودآگاه جمعی در نظرات او شده است. امامی در نقدی بر نظر نورتروپ فرای درباره یکی دانستن اسطوره و ادبیات یادآور شده است که:

این باور فرای البته دعوی کلانی درمورد پیوند اسطوره با ادبیات است و اندکی اغراق‌آمیز می‌نماید، زیرا فرای حتی آثار ادبی رئالیستی را نیز دیکته‌شده به‌وسیله الگوهای اسطوره‌ای تصور می‌کند و این سخن او در هر حال انکار همه تجربه‌مندی‌های شاعران و نویسندگان است که تجربه‌های واقعی و حیاتی‌شان، قرن‌ها ادبیات را مدیون خود کرده است (امامی، ۱۳۸۵، ص. ۱۹۵).

کارل یونگ خاستگاه ادبیات را کهن‌الگوها می‌دانست (رک. یونگ، ۱۳۷۰، ص ۷۷-۷۸) و فرای نیز به تبعیت از او، این سخن را گفته است. در نگرش‌های دیگر، این خاستگاه می‌تواند متفاوت باشد، همچنان که در مبانی و روش‌های نقد ادبی نیز ذکر شده که «اسطوره معرف یک قطب از آفرینش شعر است» (امامی، ۱۳۸۵، ص ۱۹۵) و بحثی درباره آن نیست، اما گزاره‌ای که در نقد و رد نظر فرای و در ارتباط با دیکته‌ای بودن آثار رئالیستی به‌وسیله کهن‌الگوها آمده، قابل تأمل است. این سخن فرای که در کتاب تحلیل نقد او ذکر شده است (رک. فرای، ۱۳۷۷، ص ۱۶۹-۱۷۰)، اشاره‌ای به تطور کهن‌الگوها از اسطوره به قصه‌های عامیانه و از قصه‌های عامیانه به متون رئالیستی دارد و از طرفی دیگر همان‌گونه که رد پای کهن‌الگوها در روایات و شخصیت‌های اساطیری وجود دارد، در

روایات و شخصیت‌های امروزی هم حاضر است و نمی‌توان کهن‌الگو را صرفاً پدیده‌ای دانست که به زمان‌های بدوی اختصاص دارد.

امامی درباره انطباق اسطوره‌ها با شعر توضیح داده است که «انطباق اسطوره‌ای در آثار سراینده‌گان معاصر جلوه‌ای خاص یافته است، درحالی که شاعران گذشته ما به‌ندرت در پی انطباق حال و هوای اسطوره‌ها و شخصیت‌های اسطوره‌ای بار زمان خود بوده‌اند» (امامی، ۱۳۸۵، ص ۱۹۹). این گزاره در ارتباط با کاربرد اسطوره‌ها درست است و در ارتباط با کهن‌الگوها کارایی ندارد و ممکن است که پژوهشگران نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی را دچار این سوءدریافت کند که تنها متون معاصر برای این رویکرد نقد مناسب‌اند؛ همچنان که در همین کتاب نیز، تنها چند شعر معاصر برای نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی گزینش شده است. وضعیت‌های کهن‌الگویی بیشتر به صورت ناخودآگاهانه در آثار ادبی نمود پیدا می‌کنند و اتفاقاً انطباق آن‌ها بر مضمون بسیاری از متون کهن، نمودهای فراوانی دارد.

فرایند نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی در این کتاب، در بند پایانی صفحه ۲۰۳ خلاصه شده است که برای آموزش این رویکرد ناکافی است. همچنین در آن سه نمونه شعری از سهراب سپهری، نیما یوشیج و اخوان ثالث برای نقد عملی انتخاب شده است که در درجه نخست، مثال‌های دشواری برای آموزش نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی‌اند؛ همچنان که خود این کتاب هم در نقد شعر «سبز به سبز» سپهری ناتوان بوده است و دیگر این که گزاره نادرستی را که پیش‌تر از آن سخن رفت، تأیید می‌کند؛ یعنی این که فقط متون معاصر برای نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی مناسب‌اند، آن هم متونی که مستقیماً به اسطوره‌ها اشاره می‌کنند. می‌شد که در عوض اشعار ذکرشده، نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی را با بررسی یکی از قصه‌های پریان منظوم یا منثور نشان داد؛ برای نمونه روایتی از هفت پیکر نظامی برای آموزش این رویکرد نقد ادبی، شاهد خوبی است و با تحلیل آن می‌توان پژوهندگان را به سادگی آموزش داد.

در این کتاب به ژرف‌خوانی^۱ شعر «سبز به سبز» برمبنای اشارات اسطوره‌ای آن پرداخته شده و تقابل‌های دوگانه آن مشخص شده است، اما هیچ اشاره‌ای به وضعیت‌های کهن‌الگویی‌ای که پیونددهنده اجزای آن است، نشده است. در ژرف‌خوانی کهن‌الگویی بایسته است که اجزای شعر و بندهای آن با توجه به کهن‌الگوهایی که موجب خلق آن

1. close reading

شده‌اند، تحلیل شود؛ همچنان که شعر یادشده در دو وضعیت کهن‌الگویی «نوزایی و تولد دوباره» و «امید و انتظار» ایجاد شده است. در ادامه این بخش، دو شعر دیگر برای تحلیل اسطوره‌ای-کهن‌الگویی شاهد آورده شده است و در تحلیل آن‌ها صرفاً ذکر شده که انطباق‌های اسطوره‌ای در آن‌ها وجود دارد، حال آن‌که می‌شد به نقد کهن‌الگویی آن‌ها پرداخت و نشان داد که شعر «ققنوس» چگونه براساس کهن‌الگوهای «قهرمان، ایثار و تولد دوباره» شکل گرفته است یا تأثیر کهن‌الگوهای «منجی، امید و انتظار و آخرالزمان» را بر شعر «قصه شهر سنگستان» نشان داد و به‌طور آن‌ها در این آثار پرداخت.

نقد ادبی: نظریه‌های ادبی و کاربرد آن‌ها در ادبیات فارسی علی‌تسلیمی

با نگاه نخست به سرفصل‌های کتاب *نقد ادبی: نظریه‌های ادبی و کاربرد آن‌ها در ادبیات فارسی* این گونه برداشت می‌شود که ضعف‌های منابع پیشین در نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی را دریافته و در پی اصلاح آن‌ها بوده است، اما با تعمیق در مطالب این فصل از کتاب علی‌تسلیمی می‌توان برخی از ضعف‌ها را مشاهده کرد که مانع از آن است تا آن را درس‌نامه‌ای مفید و کاربردی دانست. در فصل پنجم این کتاب با عنوان «روان‌کاوی و اسطوره» (صص ۱۲۱-۱۴۹) به نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی پرداخته شده است که از چند نظر قابل تأمل است:

۱. در صفحات آغازین که به روان‌کاوی فرویدی اختصاص دارد، چند گزاره نادرست می‌توان دید. نخست ذکر شده است که «فروید پیش از یونگ از کهن‌الگوها و اساطیر در روان‌کاوی خود بهره‌برداری کرده، به گونه‌ای که امروزه بررسی‌های اسطوره‌شناختی بیش از همه مدیون رویکردهای روان‌شناختی و روان‌کاوی است» (تسلیمی، ۱۳۹۰، ص ۱۲۲). این گزاره دارای چند خطاست: ۱) هرچند خود یونگ یادآور شده که فروید در مطرح کردن «عقدۀ ادیپ» به بررسی یک کهن‌الگو پرداخته است (یونگ^۱، ۱۹۷۶، ص ۲۸۸-۲۸۹)، اما نمی‌توان گفت که هدف فروید پرداختن به کهن‌الگوها بوده است و کهن‌الگوها را به او منتسب کرد؛ ۲) از طرفی نمی‌توان سهم فروید را در اسطوره‌شناسی در مرتبه‌ای بالاتر از یونگ دانست و اتفاقاً با مروری بر آثاری که به اسطوره‌شناسی می‌پردازند، می‌توان عکس آن را مشاهده کرد و از طرفی دیگر این گزاره،

1. Carl Gustav Jung

تقدم و سهم بسزای اندیشمندانی چون گئورگ فردریش کروزر^۱ و جیمز فریزر را در اسطوره‌شناسی نادیده گرفته است. همچنین در صفحه پیشین و در کاربرد اصطلاح پسا‌رویدی برای یونگ، آدلر، فوکو و کریستوا کم‌دقتی صورت گرفته است و نمی‌توان ایشان را پسا‌رویدی دانست.

۲. در صفحات ۱۲۵ تا ۱۲۹ به نقد قصه «مهرة مار» بر مبنای نظریه ناخودآگاه فرویدی پرداخته شده است که از طرفی هرچند می‌توان به نقد روان‌کاوانه این روایت هم پرداخت، اما ظرفیت‌های نقد کهن‌الگویی آن بیشتر است و اگر در بخش بعدی به تحلیل آن پرداخته می‌شد، مناسب‌تر می‌نمود. وجود کهن‌الگوهای «عقدۀ فرشته-فاحشه»، دگرپیکری و جانورهمسری و کهن‌الگوی «وحدت وجود» و ارتباط آن با «عدد هفت» در پی‌رنگ این قصه مشهود است و می‌توان متن را براساس آن‌ها تحلیل کرد. از طرف دیگر مفاهیم روان‌کاوانه برای نقد این روایت به‌خوبی درک نشده و در مواردی بر متن تحمیل شده‌اند؛ (از جمله: ۱) چگونگی نماد بودن «مرغ و خروس» و ارتباط آن با غرایز سرکوب‌شده پیشین که در صفحه ۱۲۵ بیان شده، مشخص نشده است که البته در مقوله تحمیل مفاهیم بر متن جای می‌گیرد؛ ۲) ماری را که بر سینه گلنار چنبر زده بود با فرایند جابه‌جایی در رؤیاهای فرویدی، نمودی از فرزندان مذکری دانسته که گلنار آرزو داشته که شیرۀ جانش را بکند و نهایتاً نتیجه گرفته است که این نکته نشان‌دهنده «عقدۀ الکترا» است. در این مورد نیز کژفهمی صورت گرفته است و به فرض درست دانستن آن جابه‌جایی، نشان‌دهنده «عقدۀ ادیپ» و کشش میان فرزند پسر و مادر به‌همدیگر است و نه عقدۀ الکترا که به کشش میان فرزند دختر و پدر اشاره می‌کند؛ ۳) آرایش کردن گلنار را در جلو آینه و در غیاب همسرش، نماد خودشیفتگی و چیزی که موجب مرگش می‌شود، دانسته است و «بوسه‌خواهی‌اش» را نمودی از تثبیت شخصیت او در مرحله دهانی فرویدی؛ حال آن‌که کنش‌های گلنار همگی نشان از کهن‌الگوی «عقدۀ فرشته-فاحشه» دارد که در آن شخصیت زن میان پرسونایش در خانه با نقش فرشته و قدیسه و سایه‌اش در بیرون از خانه با نقش فاحشه، نمی‌تواند تعادل برقرار کند و در خانه نقش مادر مهربان و همسر فداکاری را بازی می‌کند که نشانی از غرایز جنسی ندارد و در بیرون از خانه یا رؤیاهای مکاشفاتش، نقش زن لوندی را بازی می‌کند که تشنه روابط جنسی است. کارخانه جوجه‌کشی بودن گلنار برای فرزندان مرد و سقط شدن آن‌ها، نشانه عدم تمایل او به سبک

1. Georg Friedrich Creuzer

زندگی در خانه شوهرش است. همچنین مرغ و خروس و زندگی تکراری در خانه‌ای تنگ در تقابل با باغ ارتباط جنسی با دیگران در این قصه، همگی نمادهایی از بی‌زاری گلنار از زندگی فرشته‌وار خویش است. آرایش کردن گلنار همراه با نازها و رفتار اروتیکی که در پشت آینه دارد، تصنیف هرزه‌ای که می‌خواند و بوسه‌خواستش که همگی در غیاب همسرش صورت می‌گیرند و نیز ترس‌هایش از این که شوهرش به ارتباطش با مار پی‌ببرد، همگی دلالت بر سایه‌ای است که از شوهر پنهان می‌کرده است. در واقع او فرشته‌ای در حضور همسرش است که نشان‌دهنده پرسونا در شخصیت اوست و فاحشه‌ای در غیاب همسر است که نمودی از سایه اوست. همچنین این که گلنار تمایل به آمیزش با مار دارد که نمادی فالیک است، نمودی از کهن‌الگوی «جانورهمسری» است که آرزوی او به داشتن رابطه در بیرون از خانه را نشان می‌دهد. جانورهمسری همواره نمودی از پنهان‌کاری در روابط عاشقانه به دلیل محدودیت‌ها و سخت‌گیری‌هایی است که از جانب دیگران یا جامعه بر افراد تحمیل می‌شده است. مرگ گلنار نیز که می‌توان آن را نمادین دانست، در جدال میان همین پرسونا و سایه صورت گرفته است. او نمی‌تواند میان این دو قطب متعارض روانش تعادل برقرار کند و خود^۱ خویش را در جدال میان آن‌ها از دست داده است. «تصنیف هرزه‌ای که بر سر زبان‌ها بود» که نشان از مکرر بودن آن در جامعه است و دچار شدن زن همسایه به سرنوشت گلنار که با کنش نمادین برداشتن دو مهره شیرین‌رنگ (نمادی فالیک) از میان سینه او در پایان قصه صورت گرفته است، نشان از فراگیر بودن عقده فرشته-فاحشه در جامعه داستان است.

۳. صفحات ۱۲۹ تا ۱۳۴ کتاب *نقد ادبی: نظریه‌های ادبی و کاربرد آن‌ها* در *ادبیات فارسی به ناخودآگاه جمعی* (روانشناسی اساطیر) اختصاص دارد که در آن ذکر شده که «یونگ فراتر می‌رود و سطح ناخودآگاه شخصیت را تا واپس‌رانی‌ها و سرکوب‌های جمعی گسترش می‌دهد» (تسلیمی، ۱۳۹۰، ص ۱۳۰) که گزاره‌ای نادرست است. ناخودآگاه جمعی در نگاه یونگ محل تجمع واپس‌رانی‌ها و سرکوب‌های جمعی نیست، بلکه مکان انباشت ایماژهای کهن‌الگویی است. او برعکس فروید، حتی ناخودآگاه فردی را هم صرفاً محل انباشت واپس‌رانی‌ها و سرکوب‌های جنسی نمی‌دانست، بلکه آن را محل بایگانی خاطرات و تجربیات شخصی می‌خواند. همچنین در گزاره نادرست دیگری آمده که «یونگ به سرکوب همیشگی [سایه]، آن

هم با اصل اخلاق (فراخود) ایمان داشت» (تسلیمی، ۱۳۹۰، ص ۱۳۳)، حال آن که یونگ در پی سرکوب سایه نبوده و آن را توصیه نمی کرده است، بلکه شناخت و آشنایی با آن را لازمه رشد روانی فرد و فرایند فردیت می دانست. همچنین در این گزاره تخیلی از نظریات یونگ و فروید دیده می شود.

۴. در صفحات ۱۳۰ تا ۱۳۱ کتاب تسلیمی مغالطه تفسیر گزاره علمی به وسیله گزاره انشایی صورت گرفته است و به شعری از سهراب سپهری برای توضیح سخنان یونگ استناد شده است.

۵. در صفحات ۱۳۴ تا ۱۴۰ این کتاب پس از آوردن داستانک «تعویض مرکب» به تحلیل کهن‌الگویی آن پرداخته شده است. با این که نمونه نسبتاً مناسبی برای نقد کهن‌الگویی انتخاب شده، اما در نقد و تحلیل کهن‌الگویی آن دو سرنمون انتخاب شده است که یکی «دوال‌پا»ست که حضور آن در متن آشکار است و دیگری اسطوره «هرما فرودیت» که سرنمون دوجنسی بودن است و نمونه‌ای نامناسب برای روایتی است که بر مبنای کهن‌الگوی کلاش^۱ یونگ شکل گرفته است و بر اساس این کهن‌الگو می توان آن را ژرف خوانی کرد. ویژگی‌هایی همچون «وررفتن با حرف، کودن‌نمایی، زبان‌بازی و فریب کاری» که برای شخصیت دوال‌پا ذکر شده است، همگی از مؤلفه‌های کهن‌الگوی کلاش است. دوال‌پا یادآور قهرمان مقامات یا شخصیت پیکارو است که با فریب افراد، از شخصی به شخص دیگر و از مکانی به مکان دیگر سفر می کنند. همچنین مباحثی که در ارتباط با «عدد چهار» و نمادین بودن آن در داستانک مورد بحث قرار گرفته است، نمونه‌ای از تحمیل نماد بر متن و ذهنیت نمادزده است، حال آن که «چهار» در آن مفید معنای نمادین نیست. زمانی می توانیم واژه‌ای را نمادین بدانیم که از طرفی در متن برجسته شود (معمولاً با تکرار) و از طرف دیگر در روساخت و زیرساخت روایت مؤثر و دلالت‌مند باشد. همچنین در صفحه ۱۳۸، دوال‌پای پیرمرد به آئیمای راوی داستان تعبیر شده است که از مشخصاتش در روایت می توان پی برد که مرد است، حال آن که آئیمای در داستان‌ها قطب متقابل شخصیت مرد است و یکی از زنان روایت، نه شخصیت همسو با آن. در صفحه ۱۳۹ نیز به توضیحاتی درباره رابطه میان درمان‌گر و درمان‌پذیر و انواع آن از

۱. trickster

۲. «یک صد سده به عقب، و یا جلو، هر طور مایل‌اید، مستقیم! لطفاً چهارنعل، چون وقت ضیق است» (به نقل از تسلیمی، ۱۳۹۰، ص ۱۳۶).

دیدگاه یونگ پرداخته شده است که ارتباط چندانی به تحلیل متن ندارد و بیشتر در مقولهٔ تحمیل نظریه بر متن جای می‌گیرد.

۶. صفحات ۱۴۰ تا ۱۴۹ کتاب *نقد ادبی: نظریه‌های ادبی و کاربرد آن‌ها در ادبیات فارسی اختصاص به «نظریهٔ مردم‌شناسی اساطیر»* دارد که در آن اشاراتی به نظریات جیمز فریز، نورتراپ فرای و جوزف کمبل شده است و پس از آن شعر «تا انتها حضور» سهراب سپهری با رویکرد مؤلف‌محور تحلیل شده است، حال آن‌که نقد اسطوره‌ای رویکردی متن‌محور است.

نظریه و نقد ادبی: درس‌نامه‌ای میان‌رشته‌ای حسین پاینده

کتاب *نظریه و نقد ادبی: درس‌نامه‌ای میان‌رشته‌ای اثری کاربردی و کارآمد در زمینهٔ نقد اسطوره‌ای-کهن‌گویی* است. حسین پاینده در فصل چهارم کتاب خود که صفحات ۲۹۹ تا ۳۷۰ به آن اختصاص یافته، بسیاری از ضعف‌های درس‌نامه‌های پیشین، در آموزش رویکرد اسطوره‌ای-کهن‌گویی نقد ادبی را جبران کرده است. مزیت‌های کتاب او بر آثار پیشین عبارت است از:

۱. روش‌شناسی نقد اسطوره‌ای-کهن‌گویی که در آثار پیشین نشان چندانی از آن وجود ندارد. او شش رویکرد نقد اسطوره‌ای-کهن‌گویی را مشخص کرده است که سه مورد از آن‌ها بیشتر اختصاص به نقد اسطوره‌ای دارد؛ یعنی روش‌های یافتن بینامتنیت‌های اسطوره‌ای، یافتن مشابهت میان شخصیت‌های متن با شخصیت‌های اسطوره‌ای کهن و جدید و مطالعهٔ هم‌زمانی اسطوره‌ها با رویکرد ساختارگرایانه و سه مورد دیگر از آن‌ها بیشتر با نقد کهن‌گویی همخوان است؛ یعنی کشف و تحلیل معناسازانهٔ کهن‌الگوهای متون ادبی، تحلیل کهن‌گویی پی‌رنگ روایت‌ها و بررسی درزمانی‌تطور کهن‌الگوها در آثار ادبی؛

۲. دایرهٔ شمول و احتوای آن بر نظریات گوناگون برای نقد اسطوره‌ای-کهن‌گویی و مد نظر قرار دادن نظریات جیمز فریزر، لوی استراوس، کارل یونگ، نورترپ فرای و ارژنت کاسیرر؛

۳. سادگی مفاهیم بیان‌شده و پرهیز از ابهام در متن؛

۴. دقت نظر در به‌کار بردن گزاره‌های علمی؛

۵. مشخص کردن متونی که برای نقد و تحلیل با رویکرد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی مناسب‌ترند؛
۶. پرداختن به مزیت‌ها و محدودیت‌های این رویکرد نقد؛
۷. آموزش الفبای پژوهش به نوپژوهندگان در چگونگی نگارش نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی؛
۸. انتخاب نمونه‌ای ساده و همخوان با نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی و مفید برای آموزش اصول و روش‌های آن؛
۹. دقت بسیار در نگارش نقد عملی و روشمندی آن.
- همچنین در ارتباط با کتاب نظریه و نقد ادبی: درس‌نامه‌ای میان‌رشته‌ای اگر موارد زیر مورد توجه قرار گیرد، می‌تواند موجب غنای بیشتر آن شود:
۱. در زمینه کهن‌الگوها و نقد کهن‌الگویی فقط نظریات یونگ، کمبل و فرای مورد توجه قرار گرفته است، حال آن‌که اشاره به نظریات یا شیوه‌های جیمز هیلمن، کارول پیرسن، و شینودا بولن نیز در این رویکرد راه‌گشا و بایسته است؛
۲. نادیده گرفتن کشف کهن‌الگوهایی که تا امروز به آن‌ها پرداخته نشده است یا کم‌تر مورد توجه قرار گرفته‌اند.
۳. عدم پرداخت مشروح رویکرد «بررسی درزمانی‌طور کهن‌الگوها در آثار ادبی» که می‌توان آن را برجسته‌ترین رویکرد نقد کهن‌الگویی دانست که در آن دو جنبه اصلی نقد کهن‌الگویی، یعنی فهم و نگاه تاریخی از قضیه و پرداختن به متون اصلی مد نظر قرار می‌گیرد. در این رویکرد به مفهوم داروینی‌طور و بر مبنای نظریه تکامل^۱ به نشان دادن سیر دگرگونی، فرگشت و تکامل کهن‌الگوها پرداخته می‌شود. این رویکرد را می‌توان سطح فراتر نقد کهن‌الگویی دانست که در آن به توضیحات نظری درباره یک کهن‌الگوی کشف شده یا کهن‌الگویی تشریح نشده پرداخته می‌شود. این همان روشی است که خود کارل یونگ یا دیگرانی همچون اریش نیومن، جیمز هیلمن، آن اولانو، ماری لوییز فون فرانتس، کارول پیرسن و جوزف کمبل به کار می‌بسته‌اند. در این روش می‌باید به بررسی دگرگونی‌های یک کهن‌الگو بر مبنای منابع آن، یعنی اسطوره‌ها، آثار ادبی-هنری کهن و انسان‌شناسی فرهنگی پرداخت. نورتراپ فرای چگونگی شکل‌گیری کهن‌الگو در سیر تاریخی‌اش را در سه مرحله می‌دانست؛ نخست این که اسطوره نامتبدل و جابه‌جانشده

داریم که معمولاً مربوط به ایزدان یا دیوان است. دوم همان گرایش است که فرای با عنوان رمانسی^۱ از آن یاد می‌کند، یعنی گرایش کلی برای عرضه کهن‌الگو در صورت انسانی آرمانی شده که حد وسط میان خدایان و رئالیسم است. چیزی که از این مرحله افاده می‌شود، الگوهای اسطوره‌ای مستتر در دنیایی است که با تجربه انسانی ارتباط نزدیک‌تری دارد. سومین مرحله، رئالیسم است که در آن در عوض تأکید بر شکل داستانی، بر واقعیت‌مانندی کهن‌الگوها تأکید می‌شود (فرای، ۱۳۷۷، ص ۱۶۹). بر این اساس، در رویکرد «تطور کهن‌الگوها» ابتدا باید به سرنمون‌ها^۲ و ردپای یک کهن‌الگو در اساطیر توجه شود و پیش‌زمینه‌هایش مشخص شود، سپس به بررسی آن در متون حماسی، داستان‌های غنایی، شهسوارنامه‌ها، روایات عامیانه و روایات شفاهی پرداخته شود و دگرپیکری‌های آن را در این متون نشان داد و در پایان سیر امروزی و دگردیسی آن را در متون ادبی-هنری معاصر مشخص کرد.

۴. ژرف‌خوانی^۳ متن ادبی-هنری بر مبنای یک کهن‌الگو، دیگر رویکرد نقد کهن‌الگویی است که نظریه و نقد ادبی: درس‌نامه‌ای میان‌رشته‌ای به آن پرداخته است. نقد کهن‌الگویی یکی از رویکردهایی است که با آن می‌توان به خوانش دقیق متنی ادبی-هنری بر مبنای یک کهن‌الگو پرداخت. در این رویکرد که می‌توان آن را سطح میانی نقد کهن‌الگویی دانست، به وحدت اندام‌واره^۴ یک اثر ادبی-هنری براساس یک وضعیت کهن‌الگویی تأکید می‌شود؛ برای مثال شعر، داستان، فیلم یا تصویری بر مبنای کهن‌الگویی واحد تحلیل می‌شود و اجزای آن در ارتباط با آن کهن‌الگو تفسیر می‌شوند.

۵. یکی از دیگر رویکردهای نقد کهن‌الگویی که در کتاب پاینده مورد توجه قرار نگرفته است، نقد بلاغی کهن‌الگویی است که می‌توان آن را سطحی‌ترین نگرش به نقد کهن‌الگویی دانست. در این رویکرد به بررسی چندین کهن‌الگوی شناخته‌شده در کلیت یک اثر ادبی-هنری پرداخته می‌شود و نموده‌های آن کهن‌الگوها در آن اثر نشان داده می‌شود؛ برای نمونه کهن‌الگوهای فلان دفتر شعری یا دیوان فلان شاعر مشخص می‌شوند. این رویکرد با نقد بلاغی ارتباط فراوانی دارد و در آن کهن‌الگو به‌عنوان یک صنعت و ایماژ ادبی، همچون استعاره در نظر گرفته می‌شود.

1. romantic
2. prototypes
3. close reading
4. organic unity

۶. در اشاره به مفاهیم کهن الگویی اعداد، زنانگی که یکی از نمادهای اصلی «عدد چهار» است، مورد توجه قرار نگرفته است. همچنین جمع آن با «عدد سه» (نماد مردانگی)، یعنی «عدد هفت» نماد کهن الگویی ازدواج و وحدت وجود نیز هست که به آن اشاره نشده است.

۷. با این که از کهن الگو تعاریف متفاوتی در آثار گوناگون و حتی خود نوشته‌های یونگ ارائه شده است، اما این که ذکر شده «کهن الگو تصویر ذهنی جهان‌شمولی است که از تجربیات بشر در طول تاریخ شکل گرفته است» (پاینده، ۱۳۹۷، ص ۳۱۵)، با برخی از گزاره‌های یونگ درباره کهن الگوها همخوانی ندارد، زیرا وی تجربیات را مشتق از کهن الگوها می‌داند. او معتقد بود که کهن الگوها را نمی‌توان همان تجربیات دانست، بلکه وضعیت‌هایی هستند که موجب شکل‌گیری و به وجود آمدن تجربیات می‌شوند. همچنین کهن الگوها، ایده‌های موروثی نیستند، بلکه وضعیت‌هایی موروثی‌اند که رفتار ذاتی انسان براساس آن‌هاست، کهن الگوها الگوهای رفتاری هستند و نه خود رفتار (یونگ، ۱۹۷۳، ص ۵۱۸).

نتیجه‌گیری

نظریه و نقد ادبی: درس‌نامه‌ای میان‌رشته‌ای حسین پاینده را می‌توان تنها درس‌نامه کارآمد و کاربردی نقد اسطوره‌ای-کهن الگویی در میان آثار تألیفی نقد و نظریه ادبی دانست که بر مبنای تحلیل متون فارسی نگارش یافته‌اند. در کتاب پاینده ضعف‌های درس‌نامه‌های پیشین جبران شده و تنها درس‌نامه‌ای است که نقد اسطوره‌ای-کهن الگویی را به صورت علمی، روشمند و عملی آموزش می‌دهد. نقد ادبی زرین کوب آبشخوری مفید در تاریخ اندیشه و نظریات ادبی است، اما برای آموزش نقد ادبی کارآیی ندارد. کتاب عبدالحسین فرزاد در زمینه نقد‌های روان‌شناختی، اسطوره‌ای و کهن الگویی چیزی ارائه نکرده است و مانند بسیاری از بخش‌های دیگر کتابش و همچون کاربرد برخی واژه‌های غیرعلمی‌اش، ناروشمند و غیرکابردی است. اشاره نقد ادبی سیروس شمیسا به نظریات گوناگون اسطوره‌شناسی و موضوعات فراوانی که برای پژوهش‌های بعدی ارائه کرده، در کنار تحلیل‌های کوتاهی که از برخی روایات ادبی ارائه کرده، از مزیت‌های مهم آن است؛ با این حال نمی‌توان آن را منبع اصلی برای آموزش نقد اسطوره‌ای-کهن الگویی دانست، زیرا از طرفی نقد عملی را آموزش نداده است و از طرفی دیگر نگاهی سهل‌انگارانه به مفهوم کهن الگو داشته و آن را به مفهوم نمادها محدود کرده و توضیحی درباره

رویکردهای نقد کهن‌الگویی (و نه نقد اسطوره‌ای) نیاورده است. متن محوری، روانی مطالب و پرهیز از ابهام، مهم‌ترین امتیازهای کتاب *مبانی و روش‌های نقد ادبی* نصرالله امامی است، ولی به دلیل ضعف‌هایی که در نقد عملی دارد، نمی‌توان آن را نیز به عنوان منبع اصلی کلاس‌های درس نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی در نظر گرفت. کتاب تسلیمی نمونه‌های مناسبی برای آموزش این رویکرد نقد گزینش کرده، اما در تحلیل آن‌ها ناتوان بوده است. همچنین گزاره‌های نادرست آن، بیش از حد اغماض است. به‌طور کلی معایب درس‌نامه‌های بررسی شده، جز کتاب حسین پاینده، در موارد زیر جای می‌گیرد:

۱. در سایه قرار گرفتن نقد کهن‌الگویی؛
۲. خلاصه کردن نقد کهن‌الگویی در نظریات یونگ و فرای؛
۳. ناروشمند بودن و عدم آموزش روش‌های نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی؛
۴. گزاره‌های علمی نادرست در برخی از درس‌نامه‌ها؛
۵. تخلیط مفاهیم روان‌کاوی فرویدی و روان‌شناسی تحلیلی یونگ در برخی از درس‌نامه‌ها؛
۶. عدم وجود نقد عملی در برخی از درس‌نامه‌ها که بودن آن در فرایند آموزش نقد و تحلیل ادبی ضرورت فراوانی دارد؛
۷. گزینش نمونه‌هایی ناکارآمد برای آموزش نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی. در برخی از درس‌نامه‌ها اشعار سهراب سپهری برای نقد عملی گزینش شده است که البته آثاری همخوان با نقد اسطوره‌ای-کهن‌الگویی است، اما به دلیل ابهامات و دشواری‌هایی که دارد برای آموزش نقد و تحلیل، نمونه‌چندان مناسبی نیست. کهن‌الگوها در آثار غیراساطیری هم وجود دارند و به‌طور کلی ضرورتی ندارد که نمونه انتخاب شده برای نقد کهن‌الگویی (و نه نقد اسطوره‌ای) دربرگیرنده اسطوره‌ها باشد و در آن به‌شکل مستقیم به مفاهیم اساطیری اشاره شده باشد؛
۸. تحلیل‌های نادرست در برخی از منابع و تحمیل مفاهیم و نمادها بر متون نقدشده.

منابع

- امامی، ن. (۱۳۸۵). *مبانی و روش‌های نقد ادبی*. تهران: جامی.
- پاینده، ح. (۱۳۹۷). *نظریه و نقد ادبی: درس‌نامه‌ای میان‌رشته‌ای*. تهران: سمت.
- تسلیمی، ع. (۱۳۹۰). *نقد ادبی: نظریه‌های ادبی و کاربرد آن‌ها در ادبیات فارسی*. تهران: کتاب آمه.

- رحمدل، غ. (۱۳۸۸). نگاهی به «نقد ادبی»، در نقد برتر: (مجموعه مقالات برگزیده چهارمین جشنواره نقد کتاب). صص ۱۰۱-۱۲۶. تهران: خانه کتاب.
- زرین کوب، ع. (۱۳۶۱). نقد ادبی. تهران: امیرکبیر.
- شاگری، ع.، و فرهمندفر، م. (۱۴۰۰). نقد ادبی و مطالعات میان‌رشته‌ای در ایران؛ با نگاهی به کتاب «نظریه و نقد ادبی: درسنامه‌ای میان‌رشته‌ای». فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی، ۱۳(۲)، ۶۱-۸۷.
- شمیسا، س. (۱۳۸۸). نقد ادبی. تهران: میترا.
- فرای، ن. (۱۳۷۷). تحلیل نقد. ترجمه ص. حسینی. تهران: نیلوفر.
- فرزاد، ع. (۱۳۹۲). درباره نقد ادبی. تهران: قطره.
- قاسمی‌پور، ق. (۱۳۹۶). آسیب‌شناسی و نارسایی‌های درس‌نامه‌های نقد ادبی. ادبیات پارسی معاصر، ۷(۱)، ۶۷-۹۱.
- یونگ، ک. گ. (۱۳۷۰). روان‌شناسی و ادبیات، در بورکهارت و همکاران، جاودانگی و هنر. ترجمه م. آوینی. صص ۶۹-۸۶. تهران: برگ.

- Jung, C. G. (1973). *The Symbolic Life: Miscellaneous Writings (The Collected Works of C. G. Jung, Volume 18)*. (Hull, R. F. C, Trans). Princeton: Princeton University Press.
- Jung, C. G. (1976). The Houston Films. in W. McGuire and R. F. C. Hull (eds.) (1993). *C. G. Jung Speaking: Interviews and Encounters*. (Pp. 276-353). Princeton: Princeton University Press.
- Stevens, A. (2003). Archetypal theory: the evolutionary dimension. in Withers, R. *Controversies in Analytical Psychology*. (Pp: 252-264). New York: Brunner-Routledge.